



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۲۸



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت بیست و دوم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۹/۰۹ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تائیدی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

«... آنها پادشاهی غلزانی «میرویس خان قندهار» را، با اشغال اصفهان ویران نمودند. این "فتح پارس" که بقول مؤرخ تنها توسط اقوام غربی افغانستان صورت گرفت، «خیلی سریع و ناگهانی بوده است. بطور کلی با خونریزی و هر گونه زیاده روی های زشت و مهیب نفرت انگیز، همراه بوده است. این وضع باعث تحریک، نفرت عمومی گردید...» قابل تذکر می دانیم که ممکن رویه «گورگین» فرمانروای تقرر یافته صفوی ها، که در خشونت و زشتی در اعمال ظالمانه نام خاصی داشته است و در قندهار باعث سازماندهی و انجام قیام تحت قیادت میرویس خان هوتک گردیده است، بی اثر نبوده باشد. ضرب المثل «آنچه پدر کشت کند، پسر درو خواهد کرد.»، به همه معلوم است.

به ادامه می نویسد، در مدت زمان «هشت تا ده سالی که» افغان های غربی مشغول «تاخت و تاز» بر ایران بوده اند، اقوام ساحه شرقی با استبداد مغل درگیر بوده، آزادی های کوچکی را یکی پی دیگری حاصل می نموده اند. درین زمان «نادر شاه بچیث فاتح- جهانی» وارد صحنه گردید. «یک ترکمن که خود "باندیت" (سارق مسلح یا قطاع الطریق)، بر ایران تاخت و با اردوی متشکل از ایل و تبار به اسیر گرفتن دست برد. اشغالگران افغانی را از تمام کنج و کنار ایران بیرون راند. دست "روس ها" را از دست درازی های مخفیانه آنها در ولایات جنوب "کسپین" کوتاه ساخته، پس از پیروزی کامل، تاج و تخت را برای خود تصاحب شد. با این دست آورد، نادر افشار اکتفاء ننموده، با استفاده از ضعف مغل، هندوستان را نیز اشغال کرد. مطالعه برخی از منابع نشان می دهد که اکثریت فتوحاتی که از جانب غرب هند، یعنی از طریق دره خیبر، در ادوار مختلف صورت گرفته است، بیشتر در بخش های شمالغرب نیم قاره هند متمرکز بوده است. درین جا بطور نمونه از بعضی از فاتحین افغانی چون سلطان محمود غزنوی (۹۹۷م - ۱۰۳۰م)، غوری ها (۱۱۴۹م - ۱۲۱۲م)، شیر شاه سوری (۱۵۴۵م - ۱۵۳۸م)، لودی ها (۱۴۵۱م - ۱۵۲۶م - ؟) نام می بریم که متعاقباً بابر، آنها را از همین مسیر به اشغال دهلی دست برده است.

مؤرخ علل بر انگیزتن نادر افشار را برای اشغال هند، از یکطرف تضعیف و محجوبیت مغل را می داند و از جانب دیگر مانند گذشتگان، پیغام رسانی ها، را هم مسبب خوانده است. این پیغام ها را، سهم یک چهارم تشویق و ترغیب او دانسته اند. این پیغام ها، مبین قیام ها و طغیان هایی بوده است که قسمت اعظم آنرا، افغان های تحت سلطه آنوقت مغل تشکیل می داده است. اشغال و غارتگری در دهلی توسط نادر افشار (۱۷۳۶م - ۱۷۴۷م، زمان حاکمیت اش، در سالهای اخیر این قسمت هند را متصرف شد.)، افسانه آمیز بوده است. نادر افشار غنیمت های سرشاری را درین غارتگری بدست آورد. در همین منبع می خوانیم: نادر افشار زمانی بقتل رسید که در بازگشت از دهلی، از مرز کشور ایران که خود تاج و تخت آنرا تصاحب نموده بود، عبور کرده است. منبع می نویسد که بخشی از ثروت ها در « دست جنرال افغانی که فرمانده قوای اسب سواران» بوده است، می افتد.

موصوف، یعنی جنرال احمد خان، پسر ابدالی محمد زمان خان، از اقوام پشتون نسل «ابدال» یا «ابدالی» از شاخه «سدوزائی»، که در تاریخ بنام «خانخیل» نیز مسمی بوده است، در اتحاد با واحد های سوارکار "ده هزار نفری"، بعد از سفر هند با همراهی افغان های دیگر و سران بلوچ جدا شده و بسوی قندهار حرکت می کنند.

مؤرخ لحظات نخست ورود جنرال احمد خان را با واحد های سوارکارانش، خلاصه چنین بیان داشته است: «... در نزدیکی شهر، جایی که در وسط مقر افراد خودش واقع بوده است، خود با قطار حامل خزانه وارد شد. احمد خان، خزانه را ضبط و با دوکانها و ثروت عظیمی که در اختیار داشت، هیچ مشکلی برای حصول نیات نیک و تابعیت و وفاداری را نه تنها در قبیله خود، بلکه در همه افغان های دیگر بشمول سران بلوچ همجوار نداشته است.» (صفحه ۲۱)

در قندهار، احمد خان، لقب احمد شاه («دُر دُران») یا «پادشاه درانی» را بخود گرفت. بدون شک و تردید، شخصیت احمد شاه درانی بحیث یک جنرال جوان با استعداد شایستگی رهبری را داشته است، صرفنظر از آنکه نویسنده این مطلب، وزنه تأثیرات اختیارات بر ثروت های قسمتی از خزانه نادر افشار، بشمول الماس «کوه نور»، کم تأثیر نمی داند، اما در صورتی که به ترکیب اجتماعی و سطح انکشاف در آنزمان توجه شود، نقش سران اقوام اشتراک کننده را که خیلی سنگین بوده است، با زمانه های بعدی نباید مقایسه نمود. تا آنزمان اکثریت این اقوام سابقه زندگی دولتی را در تحت اثر اقوام افغانی، نداشته اند. بناء آنچه در آن نخستین "جرگه" قومی صورت گرفته است، نباید بمنابۀ یک اصول نهفته در رگ و خون اقوام، و مانند اداره قومی زمان قبل از تشکیل دولت، در اقوام دید. طوری که در قسمت های قبلی هم اشاره شده است، از زمان ظهور اسلام درین اقوام، صدها سال قبل درین قبایل، مالکیت "اشتراکی" رو به تضعیف و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، پدیدار گردیده و رو به رشد بوده است. امپراتوری های قلمروی، درین جامعه اشکال "ملوک الطوائفی" را ممکن ساخته، تساوی حقوق که در جامعه قبیلوی قبل از موجودیت دولت، حکمفرما بوده است، جای آنرا به مناسبات "ارباب رعیت" های محلی، خالی نموده است. بناء درین جرگه، سران قبایل که حاکمیت های آنها را، با استفاده از مناسبات "خونی" در طی قرون، مانند دولت های کوچک، بنام "خانخیل" ایجاد نموده بودند، درینجا، به تشکیل پادشاهی، متمرکز و سپردن مقام رهبری، بیک شخص، موافقت نموده اند. آنچه منطقاً می توان درک کرد، سران اقوام که اقل از خلال افسانه ها در اطراف وطن آنها در باره دولت های فیئودالی یا پادشاهی ها، می شنیدند، موافق بوده اند، تا بیشتر از پیش با تأسیس پادشاهی موافقت نمایند. اما نظر به خصوصیات اقوام هیچ یکی از آنها خود شانرا نسبت به قوم دیگر، پائین تر نمی دانسته اند.

وقتی این دولت تشکیل می‌گردد، سالیان طولانی بعد در بین اقوام مناسباتی بوجود می‌آید که در حقیقت، محققان خارجی از نقش این و یا آن قوم و قبیله بعنوان «پادشاه» سازنده، که درین قریب دوصد و شصت و چهار سال (در زمان تصحیح دوباره متن حال ۲۷۱ سال)، بعضی از صاحب نظران خارجی، گاه گاهی چنین نقش را به قوم «پوپلزائی» نسبت داده اند. آنها مدعی اند که گویا سرکرده قوم سدوزائی، از حمایت آنها برخوردار بوده است، که البته در مورد انتخاب احمد شاه درانی در جرگه «شیر سرخ» ثبوت، روشن چنین ادعاها محسوس نیست. از جانب دیگر بعد ازین جرگه، هیچ یک به اصطلاح جرگه و یا لویه جرگه وجود نداشته است، که رهبری را فی المجلس تعیین نمایند. البته در جرگه ها، حاکمیت های هر مرحله کوشیده اند، تا جانبداری نمایندگان را از سیاست های داخلی و خارجی دولت تحت رهبری آنها جلب نمایند و به حاکمیت آنها، نوعی از "مشروعیت" کمایی کنند. فکر نه شود که در هر زمان ممکن بوده باشد تا با پول از طریق سران قبایل هر کاری انجام می یافته است. تا قریب پنجاه سال قبل نمونه های زندگی ساده و پر غرور و پرقناعت سران قبایل را می توانستیم مشاهده نمائیم که از شهرت راستکاری، صداقت، مهربان بر اعضای قوم برخوردار بوده و غیر قابل خرید و فروش شناخته می شده اند.

بسیاری از صاحب نظران برین عقیده بوده و هستند که در «کنفدراسیون» اقوام، اقوام بزرگ بنابر دلایلی، بر احمد شاه درانی موافقت نموده بودند که موصوف وابسته و منسوب بیک شاخه کوچکی از اقوام درانی، سدوزائی (شاخه از قوم بزرگ پوپلزائی) بوده است. رهبران آنوقت گویا چنان فکر می نموده اند که پادشاه نتواند قبیله خود را بر آنها حاکم سازد. در صورت وقوع چنین حالت اقوام باید قدرت دفاعی مستقل، خود را داشته می توانست. حتی گفته می شود که ازین وضع احمد شاه درانی بخوبی واقف بوده است. بطور مثال وقتی در دهلی نشست دربار می داشته است، در محل مخصوص بلند و با «یونفرم» شاهانه، مانند سائر شاهان فیئودال، حضور می یافته است، ولی وقتی در قندهار با سران اقوام می دیده اند، بر زمین روی فرش، در یک صورت نشست حلقوی، به صحبت می پرداخته اند، تا سران قوم بفکر آن نیفتند که گویا پادشاه خود را بالاتر و بهتر از اقوام آنها می داند. بنابر همین تصورات است که سرکرده قوم بارکزائی، حاجی جمال خان را به نسبت برداشت عامه که اولاً سرکرده، خود متمایل به قدرت بوده و از جانب دیگر کمیت قوم او بزرگتر بوده است، بهمین سبب حکایات حاکی از آن است که از جانب جرگه توصیه نشده است. تصورات مشابه دیگر هم در مورد سرکرده اقوام نورزائی نیز بقسم افسانه، ورد زبان مردم شده است.

در نتیجه تاج سلطنت را بر سر احمد شاه درانی گذاشته اند. او در شهر قندهار به آبادی هایی دست برد که نام شهر «احمد شاهی» را بخود اختیار نموده است. پادشاهی او بزودی پس از شش الی هفت لشکر کشی به امپراتوری مبدل گردید، در ساحه شرق، یعنی هندوستان عمدتاً ساحاتی را فتح نمود که پادشاهان قبلی مسلمان افغانی متصرف شده بودند. احمد شاه درانی، احمد شاه بابا بیست و پنج سال زمام امور را در دست داشت، که در اخیر نام «امپراتوری درانی» به آن داده شده بود. ساحات تحت تسلط امپراتوری را همین منبع از «لاهور» در شرق الی «مشهد» در شمالغرب، نام برده است.

در همین منبع تذکر رفته است که در سالهای اخیر حاکمیت، به نسبت مریضی ای که عاید حال احمد شاه بابا می گردد، رهبری امور را به پسرش تیمورشاه می سپارد و خود در محل بومی وی، در قلعه کوچک که خود اعمار نموده بود، در علاقه «معروف»، واقع در جنوب غزنی، بین تپه های «توباه»، اقامت اختیار نموده، زندگی ساده داشته است.

پس از وفاتش در سال ۱۷۷۲م، جسد را به شهر قندهار انتقال داده در مقبره خاص ای که بنام ایشان اعمار گردیده است، آرامگاه خود را می یابد. تیمور شاه درست بتاريخ ۱۶ اکتوبر ۱۷۷۲م بعد از مرگ پدر، رهبر مستقل خانواده و پادشاه قلمروی می گردد که بقسم میراث از پدر برایش مانده بود.

مؤرخ می نویسد که تیمور شاه شخص عیاش بوده است، پایتخت را از قندهار به کابل انتقال می دهد. همین مؤلف حتی از وی به عنوان شهزاده «شهوانی» یاد می کند. در کابل بزودی خزانه پدر را با تجمل بیهوده توأم با اسراف و ولخرجی ها، حیف و میل می کند. در نتیجه، بی نظمی های اجتماعی ریشه می دواند. در مدت بیست سال حکومت تیمور شاه، امپراتوری پدرش را پارچه پارچه ساخت. پنجاب در نتیجه قیام «سیکه» ها، تحت تسلط آنها افتاد، ایالت «سند» در تسلط «تالپور» و بلوچستان هم که تحت نفوذ خانهای «قمبرانی ها» (قمبرانی ها؟) قرار داشت، یکی پی دیگری، اطاعت از درانی ها را بدور می اندختند. مناطق ایرانی چون «غاین»، «بیرجند»، «تیس» (طیس؟) را از دست دادند. تا این زمان فقط کشمیر هنوز در ساحت تحت تسلط شاهان «سدوزائی» باقی مانده بود. (صفحه ۶)

با مرگ تیمور شاه در روز ۱۸ ماه می سال ۱۷۹۳م (۱۷۸۹م - ۱۷۹۹م جریانات انقلابی در فرانسه)، مؤرخ سقوط برنگشتنی امپراتوری رشد نیافته درانی را ارزیابی نموده است. (صد سال بعد در سال ۱۸۹۳م، با "خط دیورند"، قلمرو ها، از بدن این سرزمین تحت حاکمیت "پادشاهی" جدا شد. در آن زمان "شاه امان الله یک ساله بوده است.) تیمور شاه در زمان حیات اش ولیعهد تعیین ننموده بود. در حالی که گروهی از پسران را از خود بجا گذاشت. در قسمت های گذشته نیز در مورد صحبت شده است، پسران او بر سر تاج و تخت به جان هم افتادند. بعد از تیمور شاه، پسرش محمد زمان خان به پادشاهی رسید و لقب زمان شاه یا شاه زمان را بخود انتخاب داشت. شاه زمان مانند پدرش که پایتخت را از قندهار به کابل منتقل ساخته بود، او پایتخت خود را به پشاور برد. همین مؤرخ برخی از خصوصیات او را چنین خلاصه می سازد: « غیر معقول، ظالم، بیرحم و ستمگر» در شخصیت او بر مشکلات دیگر نظیر - خزانه خالی، فامیل سرکش و متمدن، دربار اهل بدعت که باید با آن در ستیز» می بود. به ادامه می خوانیم: در چنین بحران که بعنوان معمای دشوار دو راهی یاد شده است، با در نظر داشت احیای دوباره جلال و حشمت درانی ها که از منابع غنی خزانه ها و دوکانهای هند، بزودی رنگ و رخ خود را باخته بود - کشوری که مکرراً بحیث کان پر ثمر ثروت با ساحات وسیع، تشبث برای مردمش تحت رهبری شخصیت توانا، احمد شاه مورد استفاده بوده است - بر اساس همین هدف به سفر در پادشاهی اش پرداخت تا مردم خود را متحد و متشکل سازد. (صفحه ۳۰)

کمپنی انگلیسی هند شرقی که خود اهداف اقتصادی را به پیش می برده است، خود در رابطه با امپراتوری درانی چنین نتیجه گیری های قبلی را هم داشته است که هند برای آنها منبع ثروت و عاید بوده است. وقتی در زمان شاه زمان، شایعاتی به گوش مسئولین کمپنی انگلیسی هند شرقی می رسد که گویا، افغان ها پروژه اشغال هند را رویدست دارند، زنگ خطر بگوش حلقه مدیران کمپنی هند شرقی، طنین انداز می گردد. این کمپنی که ملکیت ها و تصرفات خود را الی دهلی، مقر مغل موقوف یافته توسعه بخشیده بود - فوراً هیئتی را به دربار «قاجار»، که بزودی، در "پارس" بر ویرانه های امپراتوری صفوی پایگذاری شده بود فرستادند، تا از پادشاه "پارس" بحیث یک نیروی متقابل بخاطر ایجاد تعادل در برابر واهمات طرح های افغانی استفاده نمایند. بدین ترتیب، باید شاه زمان از طریق ایجاد ترس حمله پارس، به خانه اش در مرز غربی نگه داشته می شد. با این ممانعت طرح هائی را که شاه زمان بر مبنای آن، حکمفرمائی خود را آغاز نموده بود، بر تراکم و ضخامت مشکلات می افزود. (صفحه ۳۱)

اینرا هم نباید فراموش نمود که قدرت های بزرگ آنوقت، ضدیت های آنها را همیشه از طریق جنگ حل نمی نموده اند، بلکه حتی از آن زمانه های قبل، تعهد نامه ها و مقررات را برای حفظ توازن و تعادل روی محلات و مرز ها داشته اند. در بار های قدرت، باهم دارای رشته های ارتباط بوده اند.

بسیار همه خود سری هائی که به سقوط امپراتوری احمد شاه درانی می افزود، یکی از اعمال نا خردمندانه شاه زمان، که بمثابة قله اعظمی شناخته شده است، همانا قتل سردار پاینده محمد خان است. این شخصیت نیرومند رهبر قوم محمد زائی، شاخه از قوم بزرگ بارکزائی بوده است. با قتل این شخصیت مهم که لقب وزیر سرفراز خان بوی داده شده بود، دومین شخص بعد از پادشاه، بوده است که مقام صدر اعظم پادشاهی تیمور شاه را بعهده داشته است. علاوه ازین که رژیم سلطنتی رهبر قوی ای را از دست داد، در حقیقت ضربه شدید و کشنده بر پیکر، اتحاد اقوام درانی نیز وارد آورد که در زمان احمد شاه درانی، در نخستین روز های تأسیس دولت بوجود آمده بود. این اقوام بقصد ایجاد یک دولت مستقل و رهبری مورد اعتماد بوجود آمده بود. در مقالات متعدد نویسنده در باره سازماندهی قومی که بمثابة تشکل زندگی با همی، قبل از مرحله تشکیل دولت شناخته می شود توضیحات تاریخی گنجاینده شده است، واقعیت اینست که اقوام در افغانستان، بخصوص سلسله طوایف آریائی نظیر "پشتون ها"، سابقه بیشتر برتریبت حیوانات بشکل کوچی و نیمه کوچی داشته، بخش های مسکون آنها، قلمرو های معینی را در تحت تسلط داشته اند، آنرا به عنوان حریم و قلمرو قوم خود می دانسته اند و در آغاز بطور مالکیت اشتراکی از آن استفاده می نموده اند. در برخی از مناطق همین اقوام، هیچ یک دولت نتوانسته است، در تقسیم ملکیت های غیر منقول یا در تغییر تناسب ملکیت در اجتماعات قبیلوی آنها، دست ببرد. البته پس از رجوع آنها به دین مقدس اسلام که مالکیت شخصی را می پذیرفته است، درین اقوام نیز بتدریج تناسب ملکیت تغییر یافته است، ولی مجموعه از رسوم و عنعنات را حفظ نموده اند که بمثابة خصوصیت قوم چهره می کشد.

دوران غارتگرانه و استثمارگرانه کشور های صنعتی غرب که بعنوان دوران استعمار یا «کلونیالیزم» نیز یاد می گردد، ثبت تاریخ شده است. در صف مقدم همه، ادوار نسبتاً طولانی، بر تانیه استعماری قرار داشته است. مؤرخین در رابطه با سه جنگ افغان - انگلیس، آنهم در یک وقفه زمانی قریب هشتاد سال (جنگ اول: ۱۸۳۹م تا ۱۸۴۲م، جنگ دوم: ۱۸۷۸م تا ۱۸۸۰م و جنگ سوم: ۱۹۱۹م) نام می برند، در عین زمان اظهار می دارند که انگلیس ها باز هم نتوانسته اند افغانستان را بمعنی اصلی کلمه، به مستعمره خویش مبدل سازند. از آغاز تا انجام، استعمار کهنه بر تانوی اهداف استثمارگرانه اقتصادی داشته است.

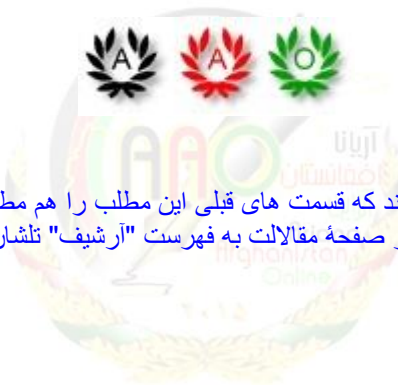
همه اقدامات در جهت حفظ تسلط بر «لعل هندی» و سایر فعالیت های «نظامی» و «دیپلوماتیک» همین هدف را زیر چشم داشته است. اما همین دوران اگر به عنوان مثال در «نیم قاره هند» دقیق تر ارزیابی گردد، به احتمال قوی مشاهده خواهیم نمود که علی الرغم ترکیب بگرنج «ایتنی» یا «نژادی»، «لسانی»، «دینی» و «مذهبی» و غیره، در کشوری که در آنزمان غرق عقیمانی های وسیعتر و عمیق تر بوده است، رهبری استعمار بر تانیه با توظیف نسبی نیروهای کمتر اداره آن «نیم قاره» را سازمان می داده است. اینکه چگونه ممکن بوده است، تا در اوضاع و احوال تسلط داشته باشد، ممکن یکی از عوامل در آن نهفته بوده باشد که جانب انگلیس در برخورد با گروپ های اجتماعی و «ایتنی» موقف ماهرانه داشته است.

بدین معنی که استعمار انگلیسی با محاسبه دقیق اقتصادی، از نیروی کار ارزان استفاده آگاهانه نموده، بر بنیاد عواید اقتصادی، اجیران، «شهزادگان محلی» و سایر اداره کنندگان را تمویل می نموده است. پس از ختم جنگ دوم جهانی در حالی که، جنبش و مبارزات آزادی خواهی ضد استعمار تمام سرزمین را در بر گرفته بود، چگونه ممکن بوده است، که خروج قوای استعماری و هم چنان تجزیه قلمرو، تحت کنترل آنها، صورت پذیرفته است.

البته قابل ذکر است که سایه شوم آن، در حوزه ما و برخورد های مسلحانه ای که در سه جنگ متذکره و آنهم، که در همان مقاطع زمانی قریب هشتاد سال صورت گرفته است، موانع جدی و اثرات منفی دوامداری را در راه انکشاف جامعه ما، در افغانستان ایجاد می نموده است. در پهلوی در گیری های این قدرت استعماری انگلیس در منطقه، رقابت های قدرت های بزرگ آنزمان، «روس» و «انگلیس» را نیز نباید از نظر دور داشت.

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسند، می توانند به فهرست "آرشیف" رهنمائی شوند!

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" نشان رهنمائی شوند!